

بسم الله الرحمن الرحيم

حلقه صالحین مورخه

93/11/17

در این حلقه برادر علی فخرایی ((مربی حلقه)) برنامه ای را برای ادامه کار مطرح کردند که به شرح زیر است

زمان اعلام می شود	شنبه ها	حضور در حلقه قرآنی
20:00 تا 21:00 شب	دوشنبه ها	حضور در سالن ورزشی حوزه
وقت اذان مغرب و عشاء ((برای نماز))	سه شنبه ها	حضور در مسجد
بعد از نماز مغرب و عشاء	جمعه ها	حضور در حلقه های صالحین و احکام

هر کدام امتیاز خاصی دارد ((امتیاز دهی با نظر مربی حلقه صورت می گیرد)) طی یک پروسه چن ماه ، به سه نفر اول جوایز نفیسی داده می شود .

توجه توجه

هر کدام از این برنامه ها زمانش 45:00 ((به جزء سالن ورزشی)) می باشد . و در هفته 4 ساعت زمان می برد .

خلاصه مباحث حلقه

برادر علی فخرایی روایتی از امام صادق (ع) در مورد مسجد رفت عرض کردند که جایی فکر کردن عمیق دارد

متن حدیث ((هر کس به طرف مسجد برود پای بر هیچ تر و خشکی نمی گذارد
مگر آن که زمین زیر پایش برای او ذکر می گوید))

و یک داستان در مورد این داستان برای بچه ها تعریف کردند که به دین شرح است :

یک شخص برای نماز صبح ، تصمیم گرفت لباس های تمیز اش را بپوشد و خود رامعطر کند و راهی مسجد شود ، از آن جایی که هوا تاریک بود ناگهان پایش در چاله ای که در آن آب کثیفی بود افتاد و لباس ش کثیف شد و بر گشت لباس هایش را عوض کرد و سپس راهی شد باز هم پایش در چاله ای افتاد و لباس هایش کثیف شد و دوباره به خانه بر گشت تا لباس هایش را عوض کند و لباس های تمیز دیگری را بپوشد.

خلاصه این بار در میان رفتن به مسجد پیر مردی را دید که فانوسی در دست داشت و در راه به آن مرد پیوست و به مرد گفت من تو را دیدم که چند بار لباس هایت کثیف شد و تو رفتی لباس هایت را عوض کردی ولی تصمیم گرفتم برایت فانوس بیاورم که دیگر پایت در چاله نیفتد و آن مرد را تا مسجد همراهی کرد مرد گفت پیر مرد بیا داخل مسجد نماز بخوانیم پیر نیامد و آن مرد هم خیلی اصرار کرد اما باز هم نیامد .

پیر مرد گفت من شیطان هستم

برای اولین بار که لباس هایت کثیف شد و رفتی لباس هایت را عوض کردی خداوند تمام گناهانت را بخشید و برای دومین بار که این اتفاق برایت افتاد خداوند تمام گناهان خانواده ات

رابخشید و این کار یعنی ((افتادنت در چاله ها)) را من انجام می دادم تا از مسجد رفتن تو را
منصرف کنم

ولی برای دومین بار که لباس هایت را عوض کردی تا راهی مسجد شوی ترسسییییدم تا
خداوند تمام گناهان این دهکده را ببخشد برای همین با فانوس به دنبالت آمد.

پایان

و داستانی در مورد شخصی معروف به همال تبریزی تعریف کرد که این فرد در بازار
تبریز همالی می کرد و برای این و آن بار می برد در این حین دید بچه ای از دست
مادرش از ارتفاع بلندی افتاد ناگهان از خدا خواست که خدایا نگهش دار و خداوند در
چند متری زمین بچه را گنه داشت و او را نجات داد. و همه ی مردم تعجب کردند که این
فرد همال چگونه این کار را کرد . او گفت یک عمر بندگی خدا را کردم و او هر چه گفت
اطاعت کردم ، یک بار هم من از خدا خواستم

و پس از مدتی از دنیا رفت و طاقت نیاورد

امروزه مردم در تبریز از سر قبر او حاجت های خود را می گیرند.

سرباز امام خامنه ای